

روایت های متحجرانه و سکولاریستی از حکومت نبوی

اندیشه حوزه، ش ۷۱

نویسنده : سید مجید ظهیری

چکیده

در این مقاله، نویسنده، روایت ها و قرائت های سکولاریستی و متحجرانه از دولت و حکومت نبوی را معرفی و سپس نقد می نماید. در راستای هدف بررسی و تحلیل روایت های فوق، ابتدا مفهوم شناسی دقیقی از سکولاریسم و تحجر لازم می آید، که نویسنده در فصلی بدان می پردازد و از انواع سکولاریسم فلسفی و سیاسی سخن می گوید و هر کدام را در جایگاه خود معنا می نماید. تحجر نیز به همین ترتیب کالبدشکافی مفهومی می شود. سپس نویسنده سکولاریسم و تحجر را همچون گرایش هایی فرامکتبی معرفی می نماید که می توانند در تفسیر هر مکتبی داخل شوند و آن را مورد تأثیر قرار دهند. نتیجه ی واحد داشتن دو گرایش سکولاریسم و تحجر در عرصه ی رابطه ی دین و سیاست نکته ی مهمی است که نویسنده بدان توجه می دهد و آنها را لبه های تیغ هایی معرفی می کند که اسلام راستین را مجروح می نمایند.

فصلی جداگانه، به بررسی قرائت های سکولاریستی از حکومت پیامبر اعظم (ص) اختصاص دارد که به بررسی آرائی نویسندگان معاصر مسلمان داخلی و مربوط به جهان عرب می پردازد و پس از تحلیل آراء و نظریه های این دسته، در فصلی جداگانه به نقد و بررسی آنها می پردازد. نگاه متحجرانه به حکومت و سیاست فصل دیگر این مقاله را تشکیل می دهد که نویسنده برای روشن نمودن ابعاد و وجوه تحجر گرایی در این عرصه، استفاده از قاعده ی کلی منطقی «تعرف الاشياء باضدادها»، با معرفی رویکرد احیاگرایانه ی حضرت امام خمینی قدس سره در راستای تبیین اسلام راستین و مقابله با تحجر گرایی را در دستور کار خود قرار می دهد و از دردها و رنج هایی که پیر انقلاب از تحجر گرایی دید سخن گفته و در همین فصل به نقد نگاه تحجر گرایانه به سیاست و حکومت می پردازد.

نکته ای مهم، که یکی از دست آوردهای این تحقیق به شمار می رود، این است که تحجر گرایی و سکولاریسم در عرصه ی مورد تحقیق، اگرچه به ظاهر تباین مفهومی دارند، اما در حقیقت کارکردشان در عرصه ی رابطه ی دین و سیاست یکی است.

واژگان کلیدی: تحجرگرایی، سکولاریسم، سکولاریسم سیاسی، سکولاریسم فلسفی، سیاست، دین، حکومت، پیامبر اعظم (ص).

مقدمه

انتلاب شکوه مند اسلامی خواست تا بنیان حکومتی را، بر مبنای دولت نبوی، بنا نهد. تا مبنای به درستی و بدون هیچ شائبه ای از انحراف و التقاط روشن و شفاف نگردد، بنا دچار خلل های فراوان خواهد بود. امروز که سه دهه از پیروزی

انقلاب را پشت سر گذاشته ایم با روایت ها و قرائت های متعدد و متنوعی از همان مبنای، یعنی حکومت پیامبر اعظم (ص) مواجه هستیم. بیان درست مواضع صاحبان این قرائت ها و سپس نشان دادن نقاط قابل نقد آنها کاری است که به عنوان مسأله ی اصلی این مقاله در صدد انجام آن هستیم. بر آنیم که روایت های مورد نقد در این مقاله یا از سکولاریسم نشأت می گیرد یا تحجرگرایی بر آنها سایه افکنده است؛ اگرچه هر دو نتیجه ای یکسان دارند. سکولاریزم در صورتی مدرن در ادبیات سیاسی و فلسفی معاصر کشور ما وارد شده است و سنت مکتوب قابل ردیابی و نقد از خود به جای گذاشته است؛ لکن تحجر، گرایشی است که کم تر در صورت مکتوب، بلکه بیشتر در عرصه ی عمل، مانع تحقق اهداف اسلام راستین در عصر حاضر شده است.

مفهوم شناسی سکولاریسم و تحجر

تحجر و سکولاریسم همچون دو لبه ی قیچی هستند که اسلام راستین را می درند. مفهوم شناسی دقیق تحجر و سکولاریسم نشانه هایی از نزدیکی آنها در برخی نقاط محوری دارد. گرچه در اذهان، تحجر متعلق به گذشته و سکولاریسم وابسته به دنیای متجدد و مدرن تصور می شود، اما حقیقت این است که امروزه تحجرهای مدرن قابل رهیابی است، چنان که در گذشته نیز گونه هایی از سکولاریسم قابل جستجو است. دو قرائت تحجر گرایی و تجددطلبی سکولاریستی، به رغم تباین مفهومی، لاقابل در موضوع کارکردهای دین و اندیشه ی دینی اشتراک نظری و عملی دارند. نتیجه ی عینی تعامل این دو ا دین به محدودسازی دین ورزی، مقاومت در عمل به فرمان های الهی و مخالفت با رواج مرجعیت دینی در جامعه و سیاست انجامیده است. در هر دو دیدگاه دین و دین داری از مقوله ها و خصلت های شخصی است که با متن جامعه و سیاست ارتباط و تعامل ندارد. موضوعات و مسائل جامعه و سیاست که باید جامعه ی دینی به دین عرضه کند، به منابع بشری غیر دینی ارجاع می گردد و از آنها جویای پاسخ می شوند. هر یک از این دو قرائت دلایلی بر این کار دارند، اما جوهره ی اصلی ادله ی آنها به این نکته بر می گردد که متحجران، عرضه ی دینی مسائل اجتماعی و سیاسی را مربوط به خود نمی دانند و تجدد طلبان سکولاریست نیز چنین کاری را مربوط به دین نمی دانند (مهدوی زادگان، ۱۳۸۰، ۳۶).

برخی بهترین ترجمه از سکولاریسم را «دنیاویت» یا «گیتی گرایی» می دانند. سکولاریسم به معانی مختلفی در

ادبیات فلسفی و سیاسی به کار رفته است. سکولاریسم فلسفی عبارت است از این که پدیده های جهان بر اساس مفاهیم و تعالیم دین تبیین نشود. سکولاریسم سیاسی به معنای جدا کردن دین از حکومت و گاه به معنای نفی دخالت روحانیت در امور سیاسی مطرح شده است. به هر تقدیر سکولاریسم ارتباط خویش را با ماورای طبیعت و نیز با حیات پس از مرگ قطع نموده و توجه خود را منحصرأ معطوف به این جهان می کند و بر طبق زندگی و حیات این دنیایی، برنامه ی خویش را سامان می دهد (سروش، ۱۳۸۴، ۲۱).

به معنای فوق، جهان امروز غرب کاملاً سکولار تلقی می شود؛ چرا که اصل لذت جویی بر این جهان حاکم است. در مغرب زمین این اعتقاد با عبارات مختلف وجود دارد که ما فقط یک بار زندگی خواهیم کرد. نتیجه ای که از این عبارت گرفته می شود این است که بنابر این باید خوش بگذرانیم (همان، ۲۴).

بر اساس تعاریف فوق از سکولاریسم سیاسی، به معنای جدایی دین از حکومت، به این معنی که حکومت کنندگان حاکمیت را از دین و دین داری نمی گیرند، قرائت هایی از حکومت نبوی نیز ارائه شده است. این قرائت ها با نظریه ی ولایت فقیه به مقابله بر می خیزند؛ چرا که در نظریه ی ولایت فقیه گفته می شود که یک فقیه، از آن نظر که فقیه است، حق حکومت و حاکمیت دارد. علی عبدالرزاق در اسلام و اصول الحکم معتقد است:

اساساً چیزی به نام حکومت دینی وجود ندارد و حتی خود پیامبر (ص) نیز

حاکم دینی نبوده است. عنوان خلیفه ی رسول الله نیز برخاسته از چنین اشتباهی است، در حالی که آنها جانشین دنیوی بوده اند و هم و غم آنها نیز چیزی جز اداره ی جامعه نبوده است. هیچ بخشی از رسالت نیز به عهده ی آنان نبوده است که آنها را خلیفه ی رسول الله بگردانند. بنابراین حق حاکمیت از هر منشأی که بیاید از دین و فقاقت بر نمی آید (همان، ۲۴).

اما سکولاریسم فلسفی چیست؟ سکولاریسم فلسفی به این معناست که پدیده های جهان بر اساس مفاهیم و تعالیم دینی تبیین نشود. سکولاریسم فلسفی، در این نگاه، در جایی متولد می شود که در تبیین پدیدارهای انسانی و اجتماعی و طبیعی پای دین و خدا به میان کشیده نمی شود. این که گفته شود اگر مردم زکات ندهند خشکسالی می شود یا اگر روابط نامشروع زیاد شود وبا و طاعون شیوع پیدا می کند، تبیین هایی دینی و غیر سکولار است (همان، ۲۶).

برخی معتقدند در عالم واقع سکولاریسم تنها با تعریف سیاسی معین می شود و تعریف دایره المعارفی آن در عالم غرب عبارت است از واگذاری آنچه که متعلق به کلیسا و در حوزه ی تملک آن بوده، به دولت یا نهاد دولتی. از منظر این عده نگاه فلسفی به سکولاریسم ناچار است سکولاریسم را به مثابه یک مکتب بنگرد، اما سکولاریسم نه یک مکتب و ایدئولوژی، بلکه روشی در حوزه ی سیاست است.

اما آنها که نگاهی عام تر به سکولاریسم دارند آن را به معنای نفی مرجعیت دین و خدا، و پذیرش مرجعیت انحصاری عقل بشری می گیرند، که می تواند در موضوعات مختلف از فلسفه و علم گرفته تا سیاست و اجتماع تحقق یابد. به این معنا می توان قبول کرد که سکولاریسم خود یک مکتب نیست، اما فراتر از آن است و زیربنای مکاتب مختلف غیر دینی قرار می گیرد (ثقفی، ۱۳۸۱، ۱۹-۲۴).

تحجر، در لغت، سنگ شدن، سخت شدن و به صورت سنگ در آمدن است. ولی در اصطلاح به معنای ایستایی، جمود، سختی نشان دادن و مقاومت در برابر هر تحول و هر امر تازه ای است.

تحجر یک ویژگی فرهنگی - اجتماعی است که کم و بیش در اشکال و قالب های گوناگون شکل می گیرد. تعصب های جاهلانه، تعلقات قبیله ای و ملی، عدم درک حقایق و سنت های حاکم بر حرکت جوامع، از عوامل شکل گیری و پایداری تحجرند، ولی مهم ترین عامل تحجر، عدم تفکیک بین اصول و پایه های ثابت و ضروری زندگی بشر با جنبه های متغیر و متحول آن است (ذوعلم، ۱۳۸۲، ۱۳).

تحجرگرایی مانع جدیدی در شکوفایی اندیشه ی دینی و ایجاد تعامل مثبت نظری و عملی با حقیقت و معرفت، حکومت و سیاست و حتی تقدیر معیشت است و متحجران از اسلام جز آموزه های بسته و ایستا و انعطاف ناپذیر در برخورد با اقتضائات زمان و مکان و تغییر موضوع ندارند و هرگز پذیرای نقد اندیشه و عمل خویش و بازشناسی و بازنگری فکر و فعل خود نیستند و همواره راکد و تحول ناپذیرند. البته ناگفته نماند تحجر و دگم اندیشی، در همه ی مکتب ها تعمیم پذیر است و به یک معنی فرامکتب است، و حتی در تجدد گرایی افراطی، نوعی تحجرگرایی و جمودزدگی نهفته است؛ چرا که ممکن است کسانی در نوگرایی و تجدد خواهی خود تحجر پیشه کنند (رودگر، ۱۳۸۲، ۵۱).

استاد شهید مرتضی مطهری قدس سره در مقابله با تحجر محورهای شش گانه ی ذیل را در آراء خویش مطرح می نماید:

- ۱- توجه اسلام به روح و معنا، نه قالب و شکل ؛
- ۲- قوانین ثابت برای احتیاج ثابت و قوانین متغیر برای احتیاج متغیر ؛
- ۳- مسأله ی اهم و مهم که بر محور مصالح عالیه تفسیر پذیرند؛
- ۴- وجود قوانینی همچون لاجرح و لاضرر، که قواعد حاکم اند و کار تعدیل و کنترل قوانین دیگر را به عهده دارند؛
- ۵- اختیارات حاکم و ولی جامعه ؛
- ۶- اصل اجتهاد که نیروی محرکه ی اسلام بوده و مایه ی هماهنگی دین با پیشرفت تمدن است (همان، ۵۷).

برداشت های سکولاریستی از حکومت پیامبر (ص)

به طور کلی نظریه ی غالب شیعه درباره ی مسأله ی «حکومت نبوی» از دو طریق می تواند مورد خدشه قرار گیرد؛ یکی این ادعا که پیامبر (ص) اصلاً حکومت تشکیل نداده اند، و دیگر این قول که پیامبر (ص) حکومت تشکیل دادند، اما نظام سیاسی که ایشان تأسیس و رهبری کردند، ربطی به دین و شأن مذهبی ایشان ندارند. یکی از قائلان به نظریه ی حکومت پیامبر (ص) بدون ارتباط با وحی و شریعت، معتقد است از آیه ی مبارکه ی ۲۵ سوره ی حدید بر می آید که قیام عدل و اجرای عدالت و انتظامات (که دقیقاً به معنای برقراری یک حکومت مسوول برای تدبیر امور مملکتی است) به عهده ی خود مردمان واگذار شده است و وظیفه ی اجرایی آن در شأن

و مقام و منزلت رفیع پیامبران الهی (ع) نیست؛ زیرا مرحله ی اجرای تکالیف عدل که همان سیاست و تدبیر امور و آیین کشورداری است، مطلبی نیست که بتوان از تجزیه و تحلیل ماهیت نبوی و امامت به دست آورد یا از لوازم ذاتی آنها استنباط نمود. سیاست مدن و آیین کشورداری از موضوعات و رخدادهای فرعیه اند که شأن انبیا و مرسلین و امامان (ع) و به طریق اولی نمایندگان خصوصی و عمومی آنها نیست که مداخله و تعیین موضوع نمایند. وی سپس اضافه می دارد که این نکته که بعضی از پیامبران، علی الخصوص پیامبر عظیم الشان اسلام، حضرت ختمی مرتبت (ص)، علاوه بر مقام والای پیامبری عده دار امور سیاسی و کشورداری نیز بوده اند و حضرت علی (ع) نیز علاوه بر مقام امامت و ولایت کلیه ی الهیه، که تنها از سوی خدا و به وسیله ی وحی فرجام پذیرفته بود، در یک برهه از زمان از طریق بیعت و انتخاب مردم به مقام سیاسی خلافت و امور کشورداری نائل گردیدند، باید بدانیم که این مقامات سیاسی به همان دلیل که از سوی مردم وارد بر مقام پیشین الهی آنها شده و به مناسبت ضرورت های زمان و مکان بدون آن که خود در صدد باشند، این مقام به آنها عرضه گردیده است، به همان جهت نمی توانند جزئی از وحی الهی محسوب باشند.

ایشان معتقد است که تنها در فرصت های خاصی هنگامی که مردم سرزمین به حد رشد و بلوغ سیاسی و اجتماعی رسیده و تشخیص دادند که پیامبر و امام علاوه بر رهبری دینی، رهبری سیاسی و آیین کشورداری را نیز بهتر و شایسته تر از دیگران از عهده بر می آیند و هیچ کس جز ایشان بر جزئیات امور و رویدادهای روزمره ی شهروندان بهتر و بیشتر واقف نیست، و از سوی دیگر کسی مانند ایشان از هوی و هوس و خواسته های فردی و انگیزه های خودکامگی مبرا و بر کنار نیست و آنانند که خود شاهین مجسم عدالتند و خلق را به سوی آن می خوانند، بدین جهت عقل عملی، این جوامع پیشرفته را به انتخاب اصلح و احسن رهنمون می سازد (حائری یزدی، ۱۴۴-۱۴۱).

در حقیقت بر اساس نظریه ی این نویسنده، تشکیل دولت توسط پیامبر (ص) واقعه ی تاریخی خاصی است که مقتضای اوضاع و احوال زمان حیات رسول خدا (ص) بوده است و نسبت ذاتی با دین ندارد؛ لذا تشکیل حکومت توسط پیامبر (ص) ربطی به دین نداشته و وظیفه و رسالتی دینی را برای مسلمانان در پی ندارد. ایشان معتقد است مقام رهبری اجتماعی و سیاسی و اخلاقی که پیامبر اسلام (ص) به خاطر تحکیم نخستین پایگاه آسمانی خود پذیرفتند، نخست از طریق انتخاب و بیعت مردمی از سوی خداوند توضیح و مورد رضایت قرار گرفته است. چنان نیست که این رهبری سیاسی پیامبر (ص) بخشی از مأموریت الهی و رسالت ایشان (ص) شمرده شود. مقام زمام داری و رهبری سیاسی پیامبر (ص) تا آنجا که مربوط به اجرائیات و دستورات عملی و انتظامی روزمره ی مردم بوده، از طریق انتخاب و مبايعت مردم به وجود آمده و در زمره ی وحی الهی به حساب نیامده است (همان، ۱۵۲).

همان طور که پیش تر نیز اشاره شد برخی متفکران عرب نیز معتقدند آنچه پس از رسول اکرم (ص) توسط خلفا واقع شد، زعامت سیاسی بود و ربطی به زعامت دینی او نداشت. آنان حکومت و دولت عربی تشکیل دادند و از دعوت دینی پیامبر (ص) در این امر مدد گرفتند. این که رهبران این حکومت جدید التأسیس، خود را خلیفه و جانشین رسول الله (ص) خواندند، این گمان را نزد مسلمین برانگیخت که

زعامت ایشان به نیابت از زعامت رسول الله (ص) است، حال آن که پیامبر (ص) تنها زعامت دینی داشت و اقدام به تشکیل دولت و حکومت نکرد. این متفکران عرب معتقدند زعامت رسول الله فاقد کمترین انتظامات لازم برای یک حکومت بود، دیوان‌هایی برای محاسبه‌ی دخل و خرج‌ها وجود نداشت و امور و شوون داخلی و خارجی ضبط و ثبت نمی‌شد. این مقدار از انتظامات از مقومات و امور ضروری یک حکومت و دولت است، بنابر این فقدان این امور حاکی از آن است که پیامبر (ص) تشکیل دولت نداد و اسلام دین است، نه حکومت، و رسالت پیامبر (ص) شامل اقامه‌ی دولت نبوده است (واعظی، ۱۱۹-۱۱۷).

یکی دیگر از نویسندگان عرب معتقد است حکومت و دولت دینی به وجود پیامبر اکرم (ص) وابسته بوده و پس از ایشان دیگر تداوم ندارد. او معتقد است حکومت پیامبر (ص) از باب اعمال سلطه و ولایت سیاسی متعارف نبوده، بلکه در واقع خداوند حکومت می‌کند، نه رسول خدا (ص)، لذا در هر واقعه‌ای وحی الهی نازل می‌شود و خداوند مراقب اوضاع است. لذا این نوع حکومت ویژگی اختصاصی رسول اکرم (ص) است و بعد از او زمام حکومت به دست خود مسلمانان است و شکل و محتوا و ارکان آن را بر حسب ظروف و شرایط خویش انتخاب کرده و می‌کنند (همان، ۱۱۶-۱۱۲).

محمدعابد الجابری، از روشنفکران عرب معاصر، در راستای نفی وجود حکومت در عصر حضرت رسول (ص) می‌گوید همت پیامبر (ص) در مدینه بنا نهادن امت اسلامی بود و پیامبر (ص) در صدد تثبیت چیزی به نام دولت اسلامی نبود. اگر به جنگ می‌پرداخت و در شوون مختلف اجتماع مسلمین نظر برقرار می‌کرد، به عنوان زعیم سیاسی یا فرمانده‌ی لشکر یک دولت و حکومت چنین نمی‌کرد، بلکه به عنوان صاحب دعوت دینی و ناشر دین جدید، این امور را صورت می‌داد. او معتقد است با اسلام و بعثت نبوی، مردم سلوک اجتماعی

منظمی را تجربه کردند و پیامبر (ص) در عین تلاش برای گسترش این سلوک معنوی و اجتماعی خاص، از نامیدن خویش به اسم ملک و رئیس دولت اجتناب می‌کرد. او یک زعیم و رهبر سیاسی نبود که همت خویش را محدود به امور دنیوی و اقتصادی و اجتماعی کند. همت اصلی او مصروف به شوون اخروی و معنوی مسلمین بود. این نویسنده‌ی عرب سپس چنین نتیجه می‌گیرد که بنابراین منازعه‌ی سیاسی در میان صحابه‌ی رسول برای به دست گرفتن قدرت، تحت عنوان خلافت رسول خدا (ص) نزاعی کاملاً سیاسی بود که بر اساس منطق قبیله‌ای و توازن قوا و مصلحت اندیشی اجتماعی به وقوع پیوست و نباید آن را پاسخ به ندای دین در زمینه‌ی حراست از دولت اسلامی قلمداد کرد (همان، ۱۲۳ و ۱۲۵).

نقد برداشت‌های سکولاریستی از دولت نبوی

نقد دیدگاه‌های مطرح شده در خصوص دولت نبوی به دو شکل ممکن است؛ یکی نقد سکولاریسم به عنوان مبنای این نظریه‌ها و دیگر نقد درونی نظریات مطرح شده، نقد ما ناظر به محتوای درونی این نظریه‌هاست. آنها که ادعای انحصار زعامت پیامبر (ص) به رهبری دینی و انکار رهبری سیاسی می‌کنند و به عدم وجود هدفی به نام حکومت در دستور کار نبوت حکم می‌دهند، باید ابتدا پاسخ دهند که معنا و مفهومی که از دین و

سیاست در نظر دارند، چیست. اگر محتوای دین را مجموع اقوال و رفتار پیامبر (ص) بدانیم و سیاست را نیز تدبیر امور دنیا و مناسبات زندگی جمعی انسان ها در نظر بگیریم، به آسانی می توان موارد بی شماری را در اقوال و رفتار آن حضرت (ص) مشاهده کرد که ناظر بر تنظیم امور دنیا و متوجه حیثیت جمعی حیات بشر است. اگر این اقوال و رفتار، جزئی از محتوای دین است، رهبری دینی پیامبر (ص) زعامت سیاسی ایشان را نیز در درون خود دارد.

در پاسخ به آنها که مدعی اند زعامت دینی پیامبر (ص) شامل حکومت نبوده است، باید اشاره کرد که ایشان مفهوم عام حکومت و مفهوم دولت در

گفتمان مدرنیته خلط نموده اند و مسائلی را ضروری حکومت معرفی می کنند که از ویژگی های ذاتی انواع خاصی از حکومت است، در صورتی که اگر مفهوم حکومت را به تنهایی به عنوان یک امر عام در نظر بگیریم، آنچه ذات و لوازم ذات آن را شکل می دهد، عبارتند از حاکم، حکم و محکوم که هر سه در حیات پیامبر (ص) تحقق داشته است. سپس اصل وجود حکومت در عصر زندگی پیامبر (ص) به هیچ وجه قابل انکار نیست، اما در این که این نوع حکومت با کدام انواع از حکومت های امروزی شباهت دارد و با کدام یک مغایرت دارد، بحث دیگری است و به هیچ روی نمی توان اصل مسأله ی تشکیل حکومت توسط ایشان را انکار نمود. شوون مختلف معنوی و مادی، دنیوی و اخروی و دینی و سیاسی نبوت، همگی بر اساس یک نظام طولی طبقه بندی می شوند. از این رو، درست است که همت پیامبر (ص) محدود به امور دنیوی مسلمانان نبوده است و در اصل، تفاوت رهبری توأمان دینی و سیاسی و زعامت های سکولار در همین است که توان و تلاش خویش را تنها به امور دنیای انسان ها خلاصه نمی کند.

درست است که اسلام مساوی با حکومت نیست، اما حکومت از اجزاء و لوازم قطعی و بدیهی آن در رسیدن به اهداف متعالی اش در زمینه های معنوی و مادی، اخروی و دنیوی و فردی و اجتماعی است. همچنین در نقد نظریه ی آن دسته که حکومت دینی را (به دلیل انحصار وحی به شخص پیامبر (ص)) وابسته به حضور ایشان می دانند باید گفت هیچ گاه چنین نبوده است که برای هر مسأله ای که در عصر نبوت خاتم الانبیا (ص) پیش می آمده وحی نازل شود، بلکه بعامت و رهبری پیامبر (ص) در چارچوب مبادی و غایات اسلامی و در جهت حفظ و تداوم آنها و بسیاری از اوقات با تکیه بر مشورت مسلمانان بوده است. از مجموعه ی روایت های سکولاریستی از دولت نبوی می توان به آسانی نتیجه گرفت که ایشان به رغم تلاش و کوشش فراوان به هیچ وجه نمی توانند حکومت را از رسالت جدا نمایند. بدیهی است که هر مجموعه ای نیاز به حکومت دارد، که مورد قبول و تأکید همه ی عقلاست. همچنین بدیهی است که برای حاکم شایستگی هایی لازم است که در رسول خدا (ص) و نمایندگان ایشان به گونه ای بسیار مطلوب وجود دارد. همچنین مسلم است که مقتضای حکمت الهی و نیز عقل بشری این است که زمام حکومت به دست کسی سپرده شود که کامل ترین حد شایستگی را داشته باشد. از سه اصل بدیهی فوق چنین نتیجه می گیریم که با وجود رسول (ص) و نمایندگان ایشان عاقلانه نیست که زمام امر حکومت به دست کس دیگری داده شود. لذا بر مردم است که وجود شریف ایشان را کشف و قبول نمایند. لکن بدیهی است که شناخت یا عدم شناخت مردم و قبول یا عدم قبول

آنها نه چیزی به شایستگی های ایشان می افزاید و نه چیزی از آن می کاهد. آنچه گفته شد، دلیل عقلی لزوم وجود رسول، امام یا نمایندگان ایشان در رأس یک حکومت در راستای بهینه بودن آن بود، اما اگر درست به قاعده ی لطف الهی نگریسته شود و حکمت بالغه ی آن وجود متعالی در نظر آید، پذیرش لزوم معرفی رسول و امام از سوی خدای حکیم نیز امری روشن خواهد بود. نکته ی مهم درباره ی روایت های سکولاریستی از دولت نبوی این است که حکومت هیچ گاه از اهداف اولیه و غایات اصلی وحی و شریعت نیست، اما پیام پیامبران (ع) همچنان که اصول دارد، فروع نیز دارد و همان طور که برخی مسائل کلی گفته شده است، به برخی جزئیات نیز پرداخته شده است؛ بنابراین فرعی بودن مسأله ی حکومت و سیاست نسبت به هدف اصلی دین، که کمال معنوی بشر است، دلیلی بر تفکیک رسالت از حکومت و سیاست نمی باشد. هیچ یک از حکما و علمای اسلام نیز ادعا نکرده اند که حکومت از اهداف اصلی دین است. به تعبیر رساتر درست است که دین به هدف تشکیل حکومت نیامده است، اما بدون تشکیل حکومت نیز رسیدن به هدف برای آن میسر نیست. همچنین در دولت نبوی، بیعت در واقع موید قابلیت مردم برای تأیید و پشتیبانی حکومت دینی است، نه موجد حقانیت و البته امری است لازم و ضروری.

برداشت های متحجرانه از حکومت و سیاست در گفتمان نبوی

تحجرگرایی به آن دسته از نگرش های دینی گفته می شود که از شکفتن اندیشه ی دینی و برقراری تعامل نظری و عملی با جامعه و سیاست پرهیز می کنند. انسان متحجر گمان می کند که با چنین رویه ای دین مقدس را از آلوده شدن به امور نامقدس حفاظت می کند، حال آن که نه فقط فرمان الهی را در اندیشه و عمل خود محدود ساخته، که از گسترش آن در جامعه و سیاست جلوگیری می کند. انسان متحجر به آموزه ها و آیین اسلام عقیده ای کاملاً بسته دارد و هرگز روحیه ای جست و جوگر در حوزه های ناشناخته ی دینی، باز اندیشی در جزئیات دینی و نقد پذیری را ندارد (مهدی زادگان، ۱۳۸۰، ۳۵). قرائت امام از اسلام شیعه چهره ای ایدئولوژیک دارد که تمامی دقایق و عناصر آرمانی، انسانی و انقلابی سایر ایدئولوژی های سیاسی - اجتماعی مدرن را در خود انعکاس می دهد. در این ایدئولوژی انقلابی، اسلام مکتبی توحیدی معرفی می گردد که غنای مفهومی و محتوایی آن، تمامی زوایا و زمینه های زندگی انسان و شوون فردی، اجتماعی، مادی و معنوی امر را در بر می گیرد. سیاست را همنشین دیانت می کند و هر دو را با سیمای عرفانی تزیین نموده و هر سه را در کنش اجتماعی در منزلت تئوری راهنمای عمل می نشاند. محورهای اساسی ایدئولوژی انقلابی مذکور عبارتند از:

- ۱- تأکید بر ابعاد سیاسی اسلام شیعی و جنبه های ضد دیکتاتوری و ضد امپریالیستی آن؛
- ۲- تأکید بر مبارزه و پذیرش سختی و مشقات؛
- ۳- ارائه ی تصویری پویا از حکومت نبوی و تأکید بر ضرورت تداوم آن؛

۴- پرهیز از تفرقه میان مسلمین و تأکید بر وحدت میان اهل سنت و شیعیان (اخوان مفرد، ۱۳۸۰، ۵۱).
ذکر نکات فوق، از باب تعرف الاشياء باضدادها، به خوبی بیان گر نگاه تحجرگرایانه به سیاست و حکومت نبوی است، زیرا تحجرگرایی دقیقاً نقطه ی

مقابل مؤلفه های فوق و متضاد با اندیشه های انقلابی و پویای حضرت امام قدس سره است.
بدین ترتیب خصوصیات عمده ی نگاه تحجرگرایانه، ارائه ی تصویری ایستا از دولت نبوی، عافیت طلبی و پرهیز از هر گونه مشقت و سختی در راه احیای حکومت انبیا (ع) و نهایتاً سیاست سازش و عدم مبارزه با استبداد و استکبار است.

حضرت امام قدس سره آزار و فشار تحجرگراها را بر خویش در دوران مبارزه برای احیای حکومت و سیاست نبوی چنین بیان می نماید:
در شروع مبارزات اسلامی اگر می خواستی بگویی شاه خائن است، بلافاصله جواب می شنیدی که شاه شیعه است! عده ای مقدس نمای واپس گرا همه چیز را حرام می دانستند و هیچ کس قدرت این را نداشت که در مقابل آنها قد علم کند. خون دلی که پدر پیرتان از این دسته ی متحجر خورده است، هرگز از فشارها و سختی های دیگران نخورده است. این از مسائل رایج حوزه ها بود که هر کس کج راه می رفت، متدین تر بود. یاد گرفتن زبان خارجی، کفر، و فلسفه و عرفان گناه و شرک به شمار می رفت. در مدرسه ی فیضیه فرزند خردسال، مرحوم مصطفی، از کوزه ای آب نوشید، کوزه را آب کشیدند، چرا که من فلسفه می گفتم. تردیدی ندارم اگر همین روند ادامه می یافت، وضع روحانیت و حوزه ها، وضع کلیساهای قرون وسطی می شد (صحیفه ی نور، ۱۳۶۹، ۹۱).

تحجرگرایی در زیر پوششی از تقدس، عافیت طلبی خود را پنهان داشته و حکومت سرتاسر مبارزه ی رسول اکرم (ص) را فقط ویژه ی خود آن حضرت (ص) و معصومین (ع) می داند و در عین تکریم زبانی ایشان، حتی حاضر به ذره ای تلاش مشقت بار در راستای مبارزات ایشان نیست؛ دقیقاً متضاد با روش حضرت امام قدس سره که تمام عمر با عزت خویش را صرف در راه مبارزات سخت و طاقت فرسا در راه احیای اسلام ناب محمدی (ص) نمود و در این راه حتی از معامله ی

آبروی خویش با خدای متعال دریغ نورزید.
نتیجه ای که حضرت امام قدس سره از فلسفه ی بعثت می گیرد، درست نقطه ی مقابل نگاه تحجرگرایانه است. ایشان معتقد است:

مهم ترین وظیفه ی انبیاء (ع) برقرار کردن یک نظام عادلانه ی اجتماعی از طریق اجرای قوانین و احکام است، که البته با بیان احکام و نشر تعالیم و عقاید الهی ملازمه دارد؛ چنان که این معنا از آیه ی شریفه ی «لقد أرسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط»، به وضوح پیداست. هدف بعثت ها، به طور کلی این است که مردمان بر اساس روابط اجتماعی عادلانه، نظم و ترتیب پیدا کرده، قد آدمیت راست گردانند و این با تشکیل حکومت و اجرای احکام امکان پذیر است؛ خواه نبی، خود موفق به تشکیل حکومت شود، مانند رسول اکرم (ص) و خواه پیروانش پس از وی توفیق تشکیل حکومت و برقراری نظام عادلانه ی اجتماعی را پیدا

کنند (امام خمینی، ۱۳۷۷، ۵۹).

هدف خلقت، تکامل انسان است و دین برنامه و راه این تکامل. از این افق، هم دنیا مورد نظر و توجه دین است و هم آخرت. پس دین در اصل، برنامه ای است برای تکامل روحی و معنوی انسان؛ دنیا و آخرت نیز دو منزل و دو ظرف برای حضور هستند؛ اولی ظرف تکامل است و دومی ظرف مشاهده ی نتایج آن. در قرآن اهداف متعددی برای فلسفه ی ارسال رسل و نزول وحی شمرده شده است؛ از جمله: دعوت انسان ها به توحید و معاد، تزکیه و تقوا، دوری از طواغیت، تعلیم کتاب و حکمت، آزادی آدمیان از زنجیرهای اسارت و اقامه ی قسط و عدالت اجتماعی.

«و ما أرسلنا من قبلك من رسول إلا نوحی إلیه أنه لا إله إلا أنا فاعبدون» (انبیاء، ۲۵).

«ربنا و ابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمه و یرزقهم» (بقره، ۱۲۹).

«لقد أرسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط» (حدید، ۲۵).

روشن است که همه ی اهداف یاد شده ی فوق در جهت کمال آدمی هستند و هیچ یک به تنهایی نمی توانند هدف دین باشند، بلکه با یکدیگر نسبتی طولی دارند؛ برخی مرتبط با مسائل اجتماعی زندگی بشر هستند و برخی ناظر بر حالات فردی و شخصی؛ بعضی به دنیا مربوطند و بعضی به آخرت.

اگر بپذیریم که دین برنامه ای برای کمال آدمی است، از پذیرش اجتماعی بودن این برنامه ناگزیریم، زیرا تکامل انسان با زندگی اجتماعی نسبتی عمیق دارد و اگر جامعه، دینی نباشد تحقق انسان دینی محال است. جامعه ی دینی نیز جامعه ای است که همه ی ارزش ها، قوانین و مناسباتش دینی باشد. برای تثبیت ارزش ها و اجرای قوانین و تنظیم مناسبات اجتماعی، حکومت لازم است و بدیهی است که هر گاه ارزش ها و قوانین، دینی نباشند حکومت، دینی می شود و هر گاه ارزش ها و قوانین، بشری و سکولار باشند، حکومت نیز سکولار خواهد بود.

نگاه تحجرگرایانه به سیاست و حکومت در عصر غیبت، که به دخالت در امور سیاسی و اجتماعی و مبارزه برای برپایی عدل روی خوش نشان نمی دهد، در حقیقت آب به آسیاب دشمنان اسلام و تشیع می ریزد. حضرت امام قدس سره به خوبی سیاست های استکبار را تشخیص داد و به عموم هشدار داد که «استکبار وقتی که از نابودی مطلق روحانیت و حوزه ها مأیوس شد، دو راه را برای ضربه زدن انتخاب نمود؛ یکی راه ارباب و زور، و دیگری راه خدعه و نفوذ در قرن معاصر. وقتی حربه ی ارباب و تهدید چندان کارگر نشد، راه های نفوذ تقویت گردید. اولین و مهم ترین حرکت، القای شعار جدایی دین از سیاست است که متأسفانه این حربه در حوزه و روحانیت تا اندازه ای کارگر شده است، تا جایی که دخالت در سیاست دون شأن فقیه و ورود در معرکه ی سیاسیون تهمت

وابستگی به اجانب را به همراه می آورد؛ یقیناً روحانیون مجاهد از نفوذ، بیشتر زخم

برداشته اند. گمان نکنید که تهمت وابستگی و افترای بی دینی را تنها اغیار به روحانیت زده است، هرگز؛ ضربات روحانیت ناآگاه و آگاه وابسته به مراتب کاری تر از اغیار بوده و هست. وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاقت در منطق ناآگاهان، غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد، قهراً فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست و حکومت دخالت نماید، حماقت روحانی در معاضرت با مردم فضیلت شد. به زعم بعضی افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سراپای وجودش ببارد و الا عالم سیاسی و

روحانی کاردان و زیرک، کاسه ای زیر نیم کاسه داشت و این از مسائل رایج حوزه ها بود که هر کس کج راه می رفت، متدین تر بود (صحیفه ی نور، ۱۳۶۹، ۹۱).

نتیجه گیری

حکومت پیامبر اعظم (ص)، در مدینه النبی، مبنا و اساس نظریه ی دولت در تفکر اصیل اسلامی است. به همین دلیل، صیانت و پاسداری عقیدتی از آن و مبارزه با هر گونه برداشت ناروا از این مبنا و اساس مهم وظیفه ای بنیادی بر دوش متفکران مسلمان است. مبارزه ی عملی در راستای احیا و تجدید و بازسازی حکومت ها و دولت های اسلامی بر مبنای حکومت پیامبر اعظم (ص) گام بعدی و مبتنی بر صحت و درستی برداشت از نظام سیاسی ایشان است. برداشت هایی که در این تحقیق مطرح شدند یا کلاً منکر تشکیل حکومت توسط نبی مکرم (ص) شدند که بررسی و نقد شد و یا با مبانی سکولاریستی تفسیری غیر دینی از حکومت ایشان ارائه دادند که مورد بررسی نقادانه قرار گرفت و یا بر مبنای تحجرگرایی با تفکیک دین از سیاست در عصر غیبت راه را برای مبارزه برای تجدید حکومت ها بر مبنای حکومت پیامبر اعظم (ص) بستند، که مورد نقد و ارزیابی قرار گرفت. در پایان تذکر این نکته بسیار مهم است که چنان چه در ابتدای مقاله بیان شد، اگرچه تحجر و سکولاریسم مفهوماً جدای از هم تصور می شوند و یکی به گذشته متعلق دانسته می شود و یکی به دوران مدرن، اما کارکرد هر دو در بحث مورد نظر یکسان است و به نتیجه ی واحدی ختم می شوند و آن انحراف از اسلام راستین است؛ اسلامی که حضرت امام روح الله قدس سره در دوران معاصر منادی و احیا گر آن بود.

منابع و مآخذ

۱- قرآن کریم.

۲- خوان مفرد، حمیدرضا (۱۳۸۰)، ایدئولوژی انقلابی امام خمینی احیای تشیع، قبسات، ش ۲۲.

۳- امام خمینی (۱۳۶۹)، صحیفه نور، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی با همکاری انتشارات سروش، ج ۲۱، چاپ اول، تهران.

۴- امام خمینی (۱۳۷۷)، ولایت فقیه، موسسه ی تنظیم و نشر آثار امام قدس سره، چاپ هفتم، تهران.

۵- ثقفی، مراد (۱۳۸۱)، خاستگاه و مبانی سکولاریسم، بازتاب اندیشه، ش ۳۴.

۶- حائری یزدی، مهدی (بی تا)، حکمت و حکومت، بی نا.

۷- ذوعلم، علی (۱۳۸۲)، انقلاب اسلامی، تحجر و سنت، کتاب نقد، ش ۲۶ و ۲۷.

۸- رودگر، محمدجواد (۱۳۸۲)، تحجر و تجدد از منظر استاد شهید مطهری، کتاب نقد، ش ۲۶ و ۲۷.

۹- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۴)، سکولاریسم سیاسی و سکولاریسم فلسفی، بازتاب اندیشه، ش ۶۴.

۱۰- مهدی زادگان، داوود (۱۳۸۰)، تحجر مدرن، قبسات، ش ۲۲.

۱۱- واعظی، احمد (۱۳۷۸)، حکومت دینی، قم، مرصاد، چاپ دوم.

